



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال هفتم • شماره سوم • پاییز ۱۴۰۳

Quarterly Journal of Moral Studies  
Vol. 7, No. 3, Autumn 2024



## وجدان اخلاقی کودکان، حقیقتی با سازه ذاتی یا اکتسابی

حسین دیبا\*

doi: 10.22034/ethics.2024.51626.1709

### چکیده

وجدان اخلاقی، حقیقتی عینی در درون انسان‌ها و مشتمل بر ظرفیت‌های شناختی و عاطفی است. این ظرفیت‌ها می‌توانند عامل التزام به هنجارهای اخلاقی و رفتار بر اساس آنها باشند. چنین سامانه‌ای - با قابلیت‌های مذکور - افزون بر آنکه مورد گواه شهودهای درونی و مشاهدات بیرونی است با گزاره‌های حیانی نیز قابل اثبات است. وجدان اخلاقی، در ابعاد شناختی، مشتمل بر آگاهی و ضرورت التزام به حُسن و قُبْح برخی فضایل و ترک رذائل در خصائل و رفتارهای انسانی است و در ابعاد احساسی و عاطفی نیز ابتدا انسان را نسبت به امور مذکور تحریض می‌دهد و در صورت خطا با حس پشیمانی، زمینه جبران و عدم تکرار را در آینده فراهم می‌آورد. اینکه آیا چنین پدیده‌ای در انسان خصلت ذاتی دارد یا امری اکتسابی است، می‌تواند تأثیرات مهمی در شناخت و ابعاد اخلاقی انسان داشته باشد. با بررسی دوره کودکی که هنوز عوامل محیطی بر آدمی تأثیر نگذاشته، می‌توان به ذاتی بودن این امر پی برد. با بررسی کتابخانه‌ای و تحلیلی این موضوع در متون دینی و یافته‌های آزمایشگاهی در حوزه روان‌شناسی اخلاق می‌توان این امر را ثابت کرد که بخش‌های مهمی از «وجدان اخلاقی» ذاتی است.

### کلیدواژه‌ها

اخلاق، وجدان اخلاقی، کودک، سازه ذاتی، روان‌شناسی اخلاق.

\* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. | hoseindiba@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۲۶ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۰۹/۰۶

■ دیبا، حسین. (۱۴۰۳). وجدان اخلاقی کودکان، حقیقتی با سازه ذاتی یا اکتسابی. فصلنامه اخلاق پژوهی. ۷(۲۴)، ۲۶-۵.

doi: 10.22034/ethics.2024.51626.1709

«وجدان اخلاقی»، سازه‌ای مستقل و عینی در وجود انسان است که کارکردهای آن قابل تحویل به دیگر ظرفیت‌ها و قوای انسانی نظیر قوه عاقله در حوزه عقل عملی و نظایر آن نیست. اثبات اینکه وجدان اخلاقی سازه‌ای مستقل در وجود انسان است، از طریق آموزه‌های دینی و به صورت تعددی چندان دشوار نیست. در قرآن کریم می‌خوانیم «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا؛ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛ و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را آفریده و منظم ساخته، سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد (سوره شمس، آیه ۸۷). در سوره روم نیز می‌خوانیم: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (سوره روم، آیه ۳۰). این آیات به روشنی دلالت بر آن دارند که ظرفیت‌های اخلاقی - حداقل در ناحیه بینش‌ها - در انسان از امور نهادینه شده در وجود اوست. از دیگر سو، اثبات چنین حقیقتی به صورت غیرتعددی و با دریافت‌های شهودی و تحلیل‌های عقلی نیز قابل دسترسی است؛ زیرا کسانی که مدعی وجود وجدان اخلاقی در درون انسان‌ها هستند، ادعایی جز این ندارند که حقیقتی در درون انسان‌ها یافت می‌شود که اولاً با شناخت فضایل و رذائل اخلاقی، ایشان را نسبت به پابندی به فضایل ترغیب و نسبت به ترک آنها و ارتکاب رذائل بیم می‌دهد و در مرحله بعد و در صورت ارتکاب خطا، فرد را با رنج شرم و احساس گناه روبه‌رو می‌کند.

شهودات و تجربیات هر انسانی، وجود چنین سامانه‌ای را در خود و در همه انسان‌ها و البته، به درجات مختلف گواهی می‌دهد. برای تبیین شهودی بودن امری به عنوان وجدان اخلاقی در روان‌شناسی اخلاق چنین گفته شده است که اگر چه چنین دریافتی را ممکن است کسی تحت اصطلاح وجدان اخلاقی قبول نداشته باشد، اما مناقشه در اصطلاح نداریم و آنچه مهم است ضرورت پذیرفتن این نکته است که کارکردهای وجدان اخلاقی در وجود ما آدمیان امری غیر قابل انکار است. بهترین شاهد این است که افراد در بسیاری از مواقع که رفتارشان از نظرها پنهان است و احتمال اینکه دیگران بدانند چگونه رفتار می‌کنند ناچیز باشد، باز هم نسبت به هنجارهای اخلاقی وفادارند و خویشان‌داری اخلاقی دارند. بدیهی است که هیچ راهی برای توضیح این موضوع وجود ندارد مگر آنکه آن را از طریق فرایندهای بازداری درونی اخلاقی و



خودکنترلی توضیح دهیم و برچسبی که معمولاً به این فرایندها داده می‌شود «وجدان اخلاقی» است (Wright, 1977, p. 30). همچنین در این زمینه گفته شده که اگر چه برخی به جای واژه «وجدان اخلاقی» از عباراتی مانند حس اخلاقی، قوه اخلاقی، غرایز اخلاقی، بازداری اخلاقی استفاده می‌کنند، اما در مورد این جایگزین‌ها می‌توان ادعا کرد که در همه این موارد، کارکردها، ماهیت و معنای اصلی «وجدان اخلاقی» بدون تغییر باقی مانده است و به هر حال یا باید وجدان اخلاقی را هدیه‌ای از سوی خداوند بسیار بخشنده تلقی کنیم و یا اگر باورهای دیگری داریم، بگوییم وجدان اخلاقی موهبتی از طبیعت است که با تکامل پدید آمده است و در هر صورت، نام آن را هر چه بگذاریم به نظر می‌رسد که انسان‌ها دارای راهنمایی ذاتی برای تمایز بین خیر و شر هستند (Verplaetse, 2009, p. 18).

بر اساس آنچه گفته شد، برای بررسی ذاتی یا اکتسابی بودن وجدان اخلاقی در درون انسان‌ها می‌توان افزون بر ادله عقلی، از ادله نقلی با منبع وحیانی بهره گرفت و در کنار اینها با مراجعه به تحلیل پژوهش‌هایی که با روش تجربی در کتب و مقالات روان‌شناسی اخلاق موجود است، می‌توان دلایلی تجربی برای مدعای ذاتی بودن وجدان اخلاقی در انسان‌ها تدارک دید. اینکه در این مقاله بحث ذاتی یا اکتسابی بودن وجدان اخلاقی در میان انسان‌ها در بین ادوار سنی مختلف متمرکز بر دوره کودکی شده است، از آن روست که بسیاری از خصائص انسانی متأثر از روابط اجتماعی‌اند و بر این اساس، احراز اینکه آیا وجدان اخلاقی در درون افراد انسانی متأثر از این روابط پدید آمده و حقیقتی اکتسابی است یا اینکه ماهیتی خودبنیاد داشته و امری ذاتی است پس از ورود انسان‌ها به اجتماع و برقراری روابط با دیگران، بسیار دشوار است، اما چنانکه نشانه‌هایی از این حقیقت - پیش از تأثیرپذیری از محیط و دیگران - پیدا شود، بررسی این موضوع با صعوبت کمتری مواجه است. بر این اساس، اگر چه شاید ادعا شود که وجدان اخلاقی در بزرگسالی متأثر از امور اکتسابی است، اما این شواهد نیز ناهمسو با ادعای پیش‌گفته نیستند؛ زیرا می‌توان گفت این منبع الهام‌بخش پس از تحقق غیر اکتسابی آن در دوره نوزادی، سپس در دوره کودکی و نوجوانی در مسیر رشد و تکامل قرار می‌گیرد.

در یک گزارش کلی از دیدگاه‌ها و پژوهش‌های انجام شده درباره وجدان اخلاقی می‌توان چنین گفت که کتاب‌ها و مقالات بسیار اندک و انگشت‌شماری به طور خاص با عنوان وجدان اخلاقی در میان آثار و تراث اندیشمندان مسلمان می‌توان یافت که از آن جمله می‌توان به کتاب وجدان تألیف استاد محمد تقی جعفری و کتاب وجدان اخلاقی و شیوه‌های تربیتی اثر فاطمه



۷

حسینی دولت‌آبادی اشاره کرد و مقاله «وجدان اخلاقی» و نیز «نظریه کانت درباره وجدان اخلاقی» تألیف حسین حقانی زنجانی اشاره کرد، اما در آثار انگلیسی در مقالات و کتب فراوانی به مسئله مذکور - از منظر عمدتاً روان‌شناسی - پرداخته شده است که مهم‌ترین این آثار به مقالات آقای تامپسون<sup>۱</sup> و خانم کوچانسکا<sup>۲</sup> اختصاص دارد. مهم‌ترین این تحقیقات در کتاب هندبوک رشد اخلاقی انتشار یافته در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۶ قابل دسترسی است. مهم‌ترین کتاب نیز در این زمینه متعلق به آقای استیون هیتلین با عنوان روان‌شناسی وجدان که به فارسی نیز ترجمه شده است. با بررسی این متون و تحقیقات، به روشنی می‌توان دریافت که هیچ‌یک به صورت متمرکز بر مسئله ذاتی یا اکتسابی بودن وجدان اخلاقی پرداخته‌اند.

### چیستی وجدان اخلاقی

«وجدان اخلاقی» تعبیری رایج در محاورات عمومی و اصطلاحی پرکاربرد در دانش‌هایی نظیر روان‌شناسی، فلسفه اخلاق و علم اخلاق است. این اصطلاح، مرکب از دو واژه وجدان و اخلاق است. لغت وجدان، ریشه در لغت عرب دارد و شاید بتوان ادعا کرد لغتی مستقل به عنوان معادل فارسی ندارد. برای واژه وجدان در فرهنگ‌های لغت عرب معانی مختلفی ذکر شده است. برخی وجدان را از ریشه «وجد» می‌دانند که معنای اصلی آن یافتن چیزی است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۵۵۶). برخی دیگر می‌گویند وجدان - در معنای اولیه - عبارت است از هر گونه احساس ابتدایی انسان از لذت یا درد و به تبع این خصوصیت اولیه معنای دوم آن شکل می‌گیرد که عبارت از حالات باطنی و نفسانی انسان متأثر از این لذت و الم است که همراه ادراک و شناخت است (مصطفی، ۱۹۸۹، ج ۲، ص ۱۰۱۳). از این رو، وجدانیات در دانش منطق عبارت است از آنچه که نه به وسیله حواس ظاهری؛ چون باصره و لامسه، بلکه به وسیله حواس باطنی درک می‌شود (الجرجانی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۴۵)، اما در کتب لغت فارسی واژه وجدان به دریافتی خاص معطوف به جنبه‌های اخلاقی معنا شده است. دهخدا در این زمینه می‌گوید:

وجدان به معنای یافتن، شعور، شعور باطن و قوه‌ای در باطن شخص است که او را از نیک و بد اعمال آگاهی دهد، میباشد. در محاورات فارسی زبانان وقتی گفته می‌شود

1. Ross A. Thompson
2. Grazyna Kochanska

«فلانی وجدان دارد» و یا هنگامی که از اصطلاح «باوجدان» استفاده می‌شود دلالت بر شخصی دارد که علاوه بر درک هنجارهای اخلاقی از التزام به اخلاق از شرافت برخوردار است (دهخدا، ۱۳۷۳، ص ۲۰۴۶۶).

معادل کلمه وجدان در زبان انگلیسی واژه conscience از ریشه لاتین conscio است که مرکب از دو واژه con به معنای «با هم» scio به معنای دانستن و آگاهی است که مجموعاً معنای «با یکدیگر فهمیدن» را افاده می‌کند. کلاویو استیپلز لوئیس<sup>۱</sup> - لغت‌شناس مشهور ایرلندی - مطابق فرهنگ آکسفورد در توضیح این مفهوم می‌گوید: conscience به اشتراک‌گذاری دانش با کسی است. این مفهوم از دانش مشترک در قالبی کلی، به صورت خاص به «اشتراک یک راز» و سپس به اشتراک گذاشتن راز گناه تبدیل شد. امروزه در زبان و فرهنگ انگلیسی آنچه از کلمه وجدان در معنای اولیه متبادر می‌شود آن است که در درون هر انسانی بخشی مستقل وجود دارد که از رازهای او در زندگی در زمینه اشتباهات و خطاهای اخلاقی آگاه است و گویا این اطلاعات و آگاهی‌ها بین هر انسان و آن بخش درونی به اشتراک‌گذارده شده است. تطوّر بعدی در توسعه این کلمه در زبان انگلیسی زمانی رخ داد که افزون بر معنای یاد شده، دلالت بر قانون‌گذاری درونی را نیز بدست آورد و بدین ترتیب، این اصطلاح، مشتمل بر بخشی از انسان شد که به او می‌گوید چه چیزی درست یا نادرست است و سرانجام، از طریق همراهی با احساس تکلیف ناشی از تشخیص درست و نادرست، منشأ انگیزه برای انجام کار خوب و بیزاری از انجام نادرست می‌شود (Lewis, 1960, p. 181).

در بررسی مفهوم وجدان با مقایسه معنای وجدان در زبانهای مختلف می‌توان دریافت که از میان معانی ذکر شده، استعمال وجدان گاه معنایی عام داشته و دلالت بر ادراک و احساس درونی به صورت عام می‌کند و از همین رو، اختصاصی به اخلاق و درک هنجارهای اخلاقی ندارد و در مقابل در بسیاری موارد واژه وجدان با مقوله اخلاق در مقام درک فضایل و رذائل اخلاقی و پابندی به فضایل و دوری جستن از رذائل مرتبط است.

اخلاق نیز جزء دوم تعبیر «وجدان اخلاقی» است که در بحث ما اگر مفهوم اخلاق و التزام به آن را به گفته مارتین هافمن<sup>۲</sup> مشتمل بر چهار مؤلفه اساسی (گرایش اخلاقی درونی، شدت احساس گناه، مقاومت در برابر وسوسه و در نهایت، اعتراف و پذیرش درونی به خطا) بدانیم، باید بگوییم اخلاقی بودن چیزی جدا از واجدیت وجدان اخلاقی نیست (Grusec, 2006, p. 248).

1. Clive Staples Lewis  
2. Martin L. Hoffman



## وجدان اخلاقی در آموزه‌های دینی

وجدان اخلاقی در غالب فرهنگ‌های دینی به عنوان موهبتی الهی در درون هم‌انسان‌ها، امری مُسَلَّم شناخته شده است. برخی از روان‌شناسان که پژوهش‌های ویژه‌ای درباره وجدان اخلاقی انجام داده‌اند، با نگاهی همدلانه به آموزه‌های دینی از وجدان اخلاقی به «صدای خدا در درون انسان‌ها» تعبیر کرده‌اند (Hitlin, 2008, p. 29). در فرهنگ اسلامی، مفهوم وجدان اخلاقی ناظر به ندایی فطری در درون انسان‌هاست که با ایجاد احساس شرم و گناه در هنگام ارتکاب رذائل اخلاقی به انسان نهیب می‌زند و چنان‌که این فریادها در صحنه عمل کارساز نباشد و شخص مرتکب رفتاری غیراخلاقی شود با استمرار ایجاد احساس شرم و گناه با سرزنش درونی عرصه را برای ارتکاب دوباره عمل غیراخلاقی تنگ می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۰).

در آموزه‌های اسلام و در متون قرآنی و روایی، با این‌که واژه وجدان همراه با معنای خاصی که امروزه از آن یاد می‌شود، استعمال نشده است، اما وجود نیرویی در انسان که کارکردهای وجدان اخلاقی را دارد در آیات و روایات فراوانی مورد تأکید قرار گرفته است. پیش از این به آیه ۸ سوره شمس اشاره شد، در این آیه - به صراحت - به نیرویی در درون انسان اشاره می‌کند که با خوبی‌ها و بدی‌های اخلاقی آشناست. در برخی روایات هم به چنین منبع الهام‌بخشی اشاره شده است، در روایتی نبوی آمده است که هنگامی که آیه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» نازل شد، مردی به نام «وابصه» در مورد مصادیق و چیستی «بِرٍّ»، تقوا، اثم و عدوان از پیامبر اکرم (ص) سؤال کرد. پیامبر انگشتان خود را بر سینه وابصه زد و سه مرتبه فرمود: یا وابصه «اسْتَنْتِ قَلْبَكَ، اسْتَنْتِ قَلْبَكَ، اسْتَنْتِ قَلْبَكَ»، یعنی این سؤال و استفتاء را از قلب خود بکن» (فیض کاشانی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۵۸). ضمناً برخی از مفاهیم و اصطلاحات در فرهنگ دینی نظیر «فطرت»، «واعظ درون» و «نفس لوامه» در متون روایی دقیقاً معنایی را افاده می‌کنند که با ماهیت و کارکردهای وجدان اخلاقی بسیار نزدیک است.

## مفهوم وجدان اخلاقی در دانش‌های مرتبط با حوزه اخلاق

بخش مهمی از مباحث و بررسی‌ها ناظر به ماهیت وجدان اخلاقی و کارکردهای آن در حوزه‌های مختلفی از علوم انسانی که مرتبط با اخلاق هستند، انجام پذیرفته است. این مباحث عمدتاً در دانش‌هایی نظیر فلسفه اخلاق (نظیر مباحث کانت و روسو)، روان‌شناسی اخلاق (در



آثار تامپسون و کوچانسکا)، علوم تربیتی (در دیدگاه‌های نوچی) و به صورت پراکنده در شاخه‌های مختلف جامع‌شناسی (نظیر کتاب استیون هیتلین با عنوان روان‌شناسی وجدان) و رویکردهای روان‌شناختی (نظیر مباحث وجدان اخلاقی در دیدگاه‌های روان‌تحلیل‌گری فروید) طرح شده است.

یکی از رویکردها در فلسفه اخلاق، که ریشه اخلاق را در واقعیت‌ها جست‌وجو می‌کند، وجدان‌گرایی ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸م)، است. از دیدگاه او، ملاک همه ارزش‌های اخلاقی میزان تطابق آنها با وجدان اخلاقی است و در تشخیص رفتار خوب و بد وجدان اخلاقی هیچ‌گاه ما را فریب نمی‌دهد و بلکه راهنمای واقعی انسان‌هاست. او می‌گوید:

نسبت وجدان اخلاقی به روح مانند نسبت غریزه است به بدن و هر کس از وجدان اخلاقی متابعت کند از طبیعت دست نخورده خویش اطاعت کرده و بیم گمراه شدن ندارد (روسو، ۱۳۶۰، ص ۲۰۱).



۱۱

وجدان اخلاقی کودکان، حقیقتی باسازه ذاتی یا اکتسابی

در این میان باید گفت اساسی‌ترین مباحث پیرامون چیستی، کارکردها و چگونگی شکل‌گیری وجدان اخلاقی در مباحث روان‌شناسی به صورت عام و روان‌شناسی اخلاق و تربیت اخلاقی در قالبی خاص طرح شده است. مفهوم وجدان اخلاقی در این حوزه‌های دانشی - به حسب مکاتب و رویکردهای مختلف - تعاریف مختلفی پیدا کرده است، اما در یک تعریف نسبتاً فراگیر، وجدان اخلاقی در کتب مرجع روان‌شناسی اخلاق چنین تعریف شده است:

وجدان اخلاقی عبارت است از فرآیندهای شناختی، عاطفی، ارتباطی و دیگر فرآیندهایی که بر نحوه ساخته شدن معیارهای درونی و تعمیم‌پذیر رفتار در کودکان خردسال و نحوه عمل آنها بر اساس این معیارها تأثیر می‌گذارند (کیلن، ۱۳۸۹، ص ۴۱۸).

تأکید بر اینکه محور تحقیقات و مباحث وجدان اخلاقی در روان‌شناسی اخلاق کودک است و تأکید خاص بر سنین کودکی در این تعریف، عمدتاً برخاسته از ماهیت رشدی دیدگاه مذکور است، اما در عین حال در بررسی این نکته باید گفت که وجه دیگر این تأکید خاص می‌تواند متأثر از نوع نگاه رویکرد روان‌تحلیل‌گری باشد که شکل‌گیری وجدان اخلاقی را به حدود پنج سالگی محدود می‌کند. در خصوص تبیین ماهیت وجدان اخلاقی، اگر چه تامپسون در تعریف گذشته بر دو مؤلفه خاص، یعنی «ساخته شدن معیارهای درونی» و دیگری «عمل بر اساس این معیارها» تأکید کرده، اما کوچانسکا در قالبی دیگر - در تبیین ماهیت وجدان اخلاقی - بر دو مؤلفه دیگر که تا اندازه‌ای می‌تواند متناظر بر بیان تامپسون باشد، تأکید کرده

است. به اعتقاد او، عناصر اصلی سازنده وجدان دو چیز هستند: نخست، هیجانات اخلاقی<sup>۱</sup> نظیر احساس گناه و به طور کلی احساس ناخشنودی از تخلفات اخلاقی و دوم، رفتار اخلاقی سازگار با قوانین و استانداردهای اخلاقی.<sup>۲</sup> او این دو مؤلفه را با دو عامل تأثیرگذار بر آنها، یعنی یکی سرشت مبتنی بر بیولوژیک و دیگری اجتماعی شدن در خانواده بررسی کرده است.

بر این اساس، او یک بار تأثیرات سرشت مبتنی بر بیولوژیک را بر هیجانات اخلاقی به عنوان یکی از مؤلفه‌های سازنده وجدان اخلاقی بررسی کرده و بار دیگر تأثیرات آن را بر رفتار اخلاقی سازگار با قوانین و استانداردهای اخلاقی به عنوان مؤلفه دوم سازنده وجدان اخلاقی مورد مطالعه قرار داده است و به همین ترتیب، تأثیرات اجتماعی شدن در خانواده را بر این دو مؤلفه سازنده وجدان اخلاقی به صورت مجزا بررسی شده است (see Kochanska, 2006). در تعریفی دیگر و تا اندازه‌ای مشابه از وجدان اخلاقی، در روان‌شناسی اخلاق چنین گفته شده است که وجدان اخلاقی به یک مکانیزم درونی اشاره دارد که رفتار کودکان را با اعمال کنترل بر تکانه‌ها و تنظیم کنش‌ها به نحوی هماهنگ با ارزش‌ها، هنجارها و انتظارات اجتماعی تنظیم می‌کند. زمانی گفته می‌شود که کودکان به نحو موفقیت آمیزی به کسب وجدان اخلاقی نائل شده‌اند که قادر باشند، حتی در صورت فقدان نظارت یا مراقبت والدین یا سایر عوامل اجتماعی شدن، از قوانین اطاعت نمایند. وجدان اخلاقی یک مکانیزم اساسی است که رشد اخلاقی کودکان را هدایت می‌کند و بنیان‌هایی برای رشد روابط بین فردی فراهم می‌آورد (کیلن، ۱۳۸۹، ص ۳۶۷).

### ادله و شواهد ذاتی بودن وجدان اخلاقی در کودکان

پیش از این تبیین شد که اثبات ذاتی بودن وجدان اخلاقی در انسان با ادله و شواهد نقلی چندان دشوار نیست. در اینجا مناسب است از منظر دینی به یک دلیل عقلی افزون بر ادله نقلی پیش گفته اشاره شود؛ این دلیل مبتنی بر حکمت الهی در خلقت انسان است که بر اساس آن انسان برای رسیدن به کمال خلق شده است و حجت الهی برای پیمودن این مسیر، گاه حجت بیرونی یا همان هدایت تشریحی توسط پیامبران است و گاه حجت درونی که بتواند در بزنگاه امتحانات الهی برای تشخیص وظایف رفتاری برای رسیدن به کمال او را یاری رساند. بر اساس این دلیل

1. moral emotions

2. moral conduct compatible with rules and standards



کلامی، اصولاً عدالت و حکمت الهی اقتضا دارد که برای کسانی که از هدایت تشریحی پیامبران محروم مانده‌اند، چراغ راهی راهنمای آنها برای پیمودن مسیر صواب باشد و در این میان، یکی از مهم‌ترین منابع تشخیص حق از باطل که می‌تواند اسباب کمال اخروی آنها را فراهم کند، حجتی است که از طریق وجدان اخلاقی به همه انسان‌ها از بدو خلقت اعطا شده است و بدون پذیرش آن تبیین حکمت الهی در خلقت انسان دچار چالش خواهد شد (نک: دینا، ۱۳۹۹).

اما در خصوص دیدگاه دانشمندان تجربی در مورد تحقق وجدان اخلاقی در قالب آگاهی نسبت به پاره‌ای از هنجارهای اخلاقی، دو گرایش بسیار متفاوت در میان روان‌شناسان دیده می‌شود. برخی از متفکران نظیر هربرت اسپنسر<sup>۱</sup> - فیلسوف شهیر انگلیسی - در اذعان به وجود وجدان اخلاقی در میان جانداران تا آنجا پیش رفته که از عدم اختصاص آن به انسان‌ها و احتمال وجود کارکردهایی از آن در میان حیوانات از طریق آثاری نظیر شرم و ندامت، سخن گفته است (Verplaetse, 2009, pp. 16-19) و در مقابل، برخی دیگر از مکاتب روان‌شناسی نظیر رفتارگرایان در مورد وجود چنین نهادی در انسان‌ها مسیر متفاوتی را طی کرده‌اند. جان بی. واتسون - بنیانگذار رفتارگرایی - ادعا می‌کند که روان‌شناسی نباید به حالات ذهنی، از جمله ناخودآگاه، بپردازد. او قویاً طرفدار این بود که درون‌نگری فایده‌ای ندارد و باید کنار گذاشته شود. اسکینر - مشهورترین پیرو واتسون - فراتر از دیدگاه او، اصرار داشت که درک ذهنی بی‌معنا است. او این ایده را که ما «اراده آزاد» داریم، تحقیر می‌کرد؛ زیرا ذهن را دارای قابلیت برای هیچ تأثیری بر عمل نمی‌دانست. از نظر واتسون و اسکینر، رفتار انسان را می‌توان بدون ارجاع به ذهن با شرایطی که قبل و بعد از اعمال انجام می‌دهند، پیش‌بینی کرد. بر این اساس، اسکینر تا آنجا پیش رفت که معتقد بود وجدان اخلاقی در انسان وجود ندارد (Tancredi, 2005, p. 23).

در فرایند تطور دانش روان‌شناسی، مبانی مکتب رفتارگرایی در دهه‌های اخیر با نقدهای جدی روبه‌رو گردید و از همین رو، به تبع، این ادعای رفتارگراها نیز مانند بسیاری دیگر از دیدگاه‌های ایشان به محاق رفت و معلوم گردید آنها در اثبات و تبیین غالب بودن نقش محیط و موقعیت در سامان دادن رفتار و انتخاب‌های اخلاقی دچار مبالغه‌گویی شده بوده‌اند (Aksan, 2005, p. 507).

در این میان، رویکرد اول تحقیقات خود برای اثبات ذاتی بودن وجدان اخلاقی در انسان را عمدتاً بر دوره نوزادی متمرکز کرد و بر این اساس، نشانه‌های تجربی وجود وجدان اخلاقی در دوران نوزادی و پس از آن مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است. دکتر تامپسون که در دهه‌های اخیر



1. Herbert Spencer

سال‌هاست در مورد وجدان اخلاقی تحقیق و مطالعه می‌کند، بر این باور است که «وجدان اخلاقی» حقیقتی غیر قابل انکار در نوزادان و کودکان است و برای آنچه در تحقیقات این حوزه به اثبات رسیده از روش‌های متعددی استفاده شده که از جمله آنها می‌توان به روش‌های آزمایشگاهی برای سنجش میزان متابعت کودکان خردسال از درخواست‌های والدین، مشاهدات مربوط به واکنش‌های رفتاری و عاطفی کودکان به اتفاقات ساختگی و مقاومت آنها در موقعیت‌های وسوسه‌انگیز واکنش‌های آنان به داستان‌های فرضی مشتمل بر متابعت و تخلف اخلاقی، نتایج پرسش‌نامه‌های والدین در مورد وجدان اخلاقی اولیه کودک، گفت‌وگوهای والد-کودک در مورد کار خوب و بد و انواع روش‌های دیگر اشاره کرد. این روش‌ها بدان سبب مورد استفاده قرار می‌گیرند که معلوم شود کودکان خردسال به منزله کسانی، دارای اخلاق شهودی، چگونه درک و احساس می‌کنند و واکنش نشان می‌دهند. در این میان، باید توجه داشت که مطالعه وجدان اخلاقی اولیه برای اینکه بتواند پایه‌های اخلاق را در سال‌های نخست زندگی بررسی نماید، افزون بر خلاقیت روش‌شناختی، مستلزم گسترش مفهومی نیز هست (کیلن، ۱۳۸۹، ص ۴۲۰-۴۲۱).

در خصوص شواهد تجربی برای اثبات و تبیین تحقق وجدان اخلاقی در قالب آگاهی نسبت به پاره‌ای از هنجارهای اخلاقی در خصوص نوزادان، از بدو تولد تحقیقات متنوعی انجام پذیرفته که این بررسی‌ها به دو بخش قابل انقسام است، نخست احساسات اخلاقی کودک که او را وادار به واکنش‌های رفتاری می‌کند و دیگری درک نوزادان از ارزش‌های اخلاقی که زمینه نوعی قضاوت اخلاقی را در آنها فراهم می‌آورد. اینک به برخی از آنها در هر دو مورد در اینجا اشاره خواهد شد:

۱. در زمینه احساسات اخلاقی کودک که او را وادار به واکنش‌های رفتاری می‌کند، احساسات اخلاقی متعددی، از جمله احساس گناه، شرم، قدردانی و خشم وجود دارد، اما غالب تحقیقات، بر حس مراقبت از دیگران که گاهی به عنوان همدردی توصیف می‌شود، متمرکز شده است. مطالعات آزمایشگاهی نشان می‌دهد که نوزادان چند ماهه وقتی صدای گریه کودکان دیگر را می‌شنوند مضطرب شده و گریه می‌کنند که این موضوع با صداها مورد آزمایشی و با حذف عوامل مزاحم، تأیید می‌شود. تحقیقات معاصر نشان می‌دهد که چنین پاسخ‌هایی تنها عکس‌العمل به صداها نیستند؛ زیرا نوزادان وقتی صدای گریه ضبط شده خودشان یا گریه یک بچه شامپانزه را می‌شنوند، به اندازه موارد قبل گریه نمی‌کنند. افزون بر این، شاهد، در مورد کودکان نوپا نیز شواهد فراوانی از رفتارهای همدلانه و تسکین‌دهنده، نظیر نوازش کردن و محبت کردن در مواقع ناراحتی دیگران، توسط این کودکان وجود دارد. مطالعات مهمی توسط کارولین زاهان-واکسلر و همکارانش انجام شده که این موارد را به آزمایش گذاشتند و دریافتند که

چطور کودکان به درد ایجاد شده در افراد پیرامونشان مانند زمانی که زانوان مادرشان به جایی می‌کوبد یا وقتی که آزمایشگر انگشتش در گیره گیر می‌افتد، در قالب نوازش پاسخ می‌دهند. این مطالعات با مقایسه میزان دلجویی دوقلوها با دیگران، تکمیل شد و این نکته را ثابت کرد که این رفتارها و احساسات اخلاقی تا حد زیادی ژنتیکی و ذاتی است.

۲. در زمینه درک ارزش‌های اخلاقی که نوزادان را برای قضاوت‌های اخلاقی مهیا می‌کنند نیز تحقیقاتی انجام پذیرفته است. این درک و احساس درونی، تا حدی، شبیه حس‌های بیرونی است، یعنی همان‌طوری که به نظر می‌رسد افراد، متأثر از کیفیت‌های متفاوتی از صدا، مزه، بو و رنگ هستند، همین‌طور هم ممکن است متأثر از ویژگی‌های متفاوتی از مهربانی، فضیلت و رذیلت و امور درست و غلط باشند.

تحقیقاتی توسط پریماک<sup>۱</sup> در مورد کودکان زیر یک سال انجام شد و نتیجه این تحقیقات آن بود که کودکان یک ساله نسبت به مهربانی موجودی نسبت به موجود دیگر و نه لزوماً خود (که می‌تواند نشانه تمایل به سود شخصی باشد و نه لزوماً پایبندی به اخلاق) واکنش مثبت و نسبت به نامهربانی‌ها در مورد دیگران واکنش منفی نشان می‌دهند. این تحقیقات، بعدها توسط بلوم<sup>۲</sup> و وین<sup>۳</sup> ادامه یافت و تکمیل شد و جالب آنکه همین نتایج در کودکان نه‌ماهه نیز به اثبات رسید (Wynn, 2014, p. 438). در این تحقیقات، ثابت شد کودکانی که هنوز قادر به تکلم نیستند، بین دو تعامل ادراک شده از سوی دیگران که یکی نظیر کمک کردن به دیگری و یا نوازش کردن که هر دو اموری جامعه‌پسند است با دو تعامل ادراک شده متمایز دیگر، نظیر ایجاد مانع برای به انجام رسیدن اهداف دیگران و دیگری، آسیب جسمی به دیگران که اموری ناهنجار هستند، تمایز قائل شده و به افرادی که ملتزم به امور بهنجار هستند، تمایل و علاقه بیشتری نشان می‌دهند. آنچه در نتیجه این پژوهش‌ها برای اثبات مدعای ما (وجود سامانه‌ای به عنوان وجدان اخلاقی به صورت نهادینه از بدو تولد) می‌تواند مورد توجه قرار گیرد آن است که به نظر می‌رسد تحقق چنین احساسات اخلاقی در نوزادان - پیش از اینکه ایشان تحت تأثیر تربیت اخلاقی والدین و یا فرهنگ عمومی قرار گرفته باشد - دلیلی روشن بر غیر اکتسابی بودن مؤلفه‌های وجدان اخلاقی است.

نتایج این تحقیقات منجر به آن شده است که رویکردی در روان‌شناسی اخلاق شکل بگیرد

1. Premack
2. Bloom
3. Wynn



که پاره‌ای از ظرفیت‌های شناختی و انگیزشی را در کودک ذاتی تلقی کند و برای نخستین بار در حوزه روان‌شناسی از اخلاق ذاتی<sup>۱</sup> سخن به میان آید (Wynn, 2014, p. 436). این دیدگاه با رویکردهای کلاسیک شناختی-تحویلی در روان‌شناسی و رشد اخلاقی که متعلق به پیازه و کلبیگ است بسیار فاصله دارد؛ زیرا پیازه رخداد درک واقعی هنجارهای اخلاقی توسط کودک را به بلوغ ذهنی در دهه دوم زندگی احاله می‌داد (پیازه، ۱۳۷۹، ص ۸۲) و کلبیگ نیز قضاوت‌های اخلاقی کودک را در دهه اول زندگی معطوف به جلب لذت و دفع الم می‌دانست و درک هنجارهای اخلاقی را تا دهه دوم زندگی و سطح اخلاق عرفی و مرحله اول و دوم آن<sup>۲</sup> به تأخیر می‌انداخت (Kohlberg, 1977. p. 55). البته، صاحبان این دیدگاه توجه دارند که آنچه در این آزمایش‌ها به اثبات رسیده است تنها «احساسات اخلاقی» است و بر این اساس، می‌گویند در واقع، می‌توان بین درک اخلاقی و احساسات اخلاقی تمایز قائل شد. اینکه قضاوت کنید اعمال خاصی درست یا غلط است یک چیز است، به عنوان مثال، اینکه درک کنید که اگر X بدون هیچ دلیل Y را بزند، پس X کار اشتباهی انجام داده است، بسیار متفاوت است با اینکه احساسات اخلاقی داشته باشید و نسبت به Y احساس همدردی کنید و نسبت به X خشمگین باشید (Wynn, 2014, p. 437). رابطه عواطف و احساسات با درک هنجارهای اخلاقی سال‌ها قبل توسط دیوید هیوم مطرح شده است و در رویکردی افراطی یگانه منشأ هنجارهای اخلاقی احساسات و عواطف شناخته شده‌اند و در این میان، نگاه غالب در فلسفه اخلاق آن است که اگر چه درک برخی از هنجارهای اخلاقی ناظر به منبعی عاطفی در درون انسان است، اما این پسندها و ناپسندها تنها هنگامی می‌توانند به عنوان هنجارهای اخلاقی پذیرفته شوند که در معرض آزمونهای دقیق عقلی نزد عموم، سربلند بیرون بیایند (فرانکنا، ۱۳۸۳، ص ۲۲۶-۲۲۷).

بر این اساس، ماهیت اخلاقی چنین احساساتی بر اساس تمامی دیدگاه‌ها قابل انکار نیست و آنچه محل اختلاف است آن است که تشخیص معیار اخلاقی بودن و یا نبودن این احساسات به ظرفیت‌های عقلانی برمی‌گردد و یا باز به عواطف رجوع می‌کند. در هر صورت، باید توجه داشت آنچه که ما در این مقاله به دنبال آن هستیم اثبات ظرفیت‌های ادراکی و انگیزشی نسبت به برخی از هنجارهای اخلاقی در کودکان پیش از تأثیرپذیری از محیط خارجی است و به نظر می‌رسد از طریق آزمایش‌های ذکر شده اثبات این مهم چندان دشوار نیست؛ زیرا در این آزمایش‌ها نوزادانی

1. innate morality  
2. Conventional Level

بررسی شده‌اند که در روزهای آغازین زندگی هستند و هنوز در معرض تأثیرپذیری از محیط خارج برای تحسین همدلی و مهربانی و تقبیح خشونت و خودخواهی قرار نگرفته‌اند و اگر منشأ این احساسات تنها به ساختارهای فیزیولوژیکی برگردد، دقیقاً می‌تواند مدعای پیش گفته مبنی بر ذاتی و غیر اکتسابی بودن برخی از ظرفیت‌های وجدان اخلاقی را به اثبات رساند.

## منشاء وجدان اخلاقی

در مباحث قبل اشاره شد که بر اساس نگاه الهیاتی و دینی، وجدان اخلاقی هم بر اساس ادله نقلی و هم استدلال‌های عقلی موهبتی الهی است که در نهاد انسانی به ودیعت گذاشته شده است. در این میان باید توجه داشت که یکی از دیدگاه‌ها در تبیین چیستی و نحوه پدیدایی وجدان اخلاقی، رویکرد زیستی یا رویکرد تکاملی است که می‌تواند با رویکرد الهیاتی به وجدان اخلاقی تلائم داشته باشد، اگر چه رویکردهای متقابل دیدگاه الهیاتی نیز گاه برای اثبات ادعای خویش به آن تمسک می‌جویند. در تبیین تلائم این رویکرد با آموزه‌های دینی باید گفت: بر اساس دیدگاه الهیاتی، هیچ مانع اعتقادی وجود ندارد که بگوییم در عین حال که وجدان اخلاقی موهبتی الهی است، اما نحوه تکون آن، از مسیر زیستی-تکاملی می‌گذرد؛ زیرا چنین مسیری می‌تواند در دائرة تدابیر الهی در چگونگی خلقت انسان قرار گیرد.

در توضیح نحوه پدیدایی وجدان اخلاقی بر اساس جنبه‌های زیستی-تکاملی باید به یک اصل کلی در تبیین چگونگی پدید آمدن موجودات توجه کرد و آن اینکه همه جانداران و از جمله انسان‌ها و ویژگی‌های ظاهری و باطنی آنها، نه به صورت دفعی، بلکه در قالبی تدریجی و در یک فرایند تکاملی پدید آمده است و بر این اساس، باید پذیرفت که شکل‌گیری وجدان اخلاق نیز از این امر مستثنا نبوده و اگر در نسل نوزاد امروزی انسان، حقیقتی به عنوان وجدان اخلاقی مشاهده می‌شود، چنین پدیده‌ای در قالبی تدریجی و در همین فرایند تحقق پیدا کرده است. به عبارت دیگر، بر اساس رویکرد تکاملی، پدیدایی وجدان اخلاقی در تکون، امری جدا از دیگر ویژگی‌ها انسان در زمینه ویژگی‌های جسمانی نبوده، بلکه در قالب پدیدایی تکاملی نوع انسان و مرتبط با تکامل جنبه‌های فیزیولوژیکی وجود او توضیح پیدا می‌کند. بر این اساس، دیدگاه تکاملی که در زبان فارسی از آن به «فرگشت» تعبیر می‌شود، در وجدان اخلاقی، بر این عقیده استوار است که این پدیده از طریق والدین و انتقال ژنها به فرزندان منتقل می‌شود تا آنها بهتر بتوانند با محیط خارجی انطباق پیدا کنند و از همین‌رو، زمینه‌های پدیدایی وجدان اخلاقی را



عمدتاً در تحولات ساختار فیزیولوژیکی بدن انسان باید جست‌وجو کرد و نه تنها در تطورات ساختارهای فرهنگی که با تحولات جوامع سامان یافته است. در این دیدگاه، لازمهٔ بقاء اصلح، آن است که به جهت برخی محدودیت‌ها و همچنین برخورداری از ظرفیت برخی توانایی‌ها در بعضی از انواع، نظیر انسان، باقی ماندن نوعی، مرهون آن است که وجدان اخلاقی در آنها نهادینه شده باشد. به عبارت دیگر، در فرایند تکامل انواع، تنها نوعی باقی می‌ماند که در آن - به صورت ژنتیکی - وجدان اخلاقی در قالب جنبه‌های فیزیولوژیکی وجود داشته و به نسل‌های بعدی هم منتقل شده باشد و چنانچه افراد دیگر از این نوع خاص و حتی برخی انواع دیگر، واجد همین محدودیت‌ها در بقاء بوده و در عین حال فاقد وجدان اخلاقی باشند، شانسی بقاء نخواهند داشت. چارلز داروین به عنوان یکی از شناخته‌شده‌ترین پیشگامان این دیدگاه، بر این باور است که رشد وجدان اخلاقی مرهون رشد فیزیولوژیکی است. داروین معتقد بود که توسعه وجدان اخلاقی مربوط به ظرفیت‌های مرتبط با مغز است و چنانکه این اندام به‌خوبی در مسیر رشد قرار گرفته باشد وجدان اخلاقی نیز به تبع تحقق خواهد یافت (Tancredi, 2005, p. 7).

در نگاه داروین، غرایز اخلاقی، شانسی بقای موجودات و اجتماع آنها را افزایش می‌دهند و در مقابل چنانچه جامعه‌ای در ژن‌ها یا ذاتیاتش هیچ حس اخلاقی نداشته باشد، در مبارزه برای هستی، شانسی‌های خود را برای بقا از دست می‌دهد (Verplaetse, 2009, p. 16). راندالف نس<sup>۱</sup> که در باب جنبه‌های روحی - روانی نظریه تکاملی داروین بررسی‌های متعددی انجام داده است، بر این باور است که ظرفیت وجدان اخلاقی ممکن است توسط انتخاب طبیعی برای ارتقا و حفظ روابط متقابل شکل گرفته باشد. او این مسئله را با استناد به تحقیقی با عنوان «تکامل نوع دوستی دوجانبه»<sup>۲</sup> متعلق به تریورز<sup>۳</sup> که از جمله معروف‌ترین پژوهشگران در باب نخستیان است، چنین توضیح می‌دهد که افرادی که رضایت خود را تابع نیازهای دوستان می‌کنند، شرکای ارزشمندی هستند. کسانی که تنها زمانی همکاری می‌کنند که سود سریع در دسترس آنها باشد، بسیار کمتر مطلوب هستند. ما به دنبال روابط متقابلی نیستیم که صرفاً در قالب معامله‌ای متقابل دو طرف یکدیگر را مورد لطف قرار می‌دهند، بلکه در عوض، ما به دنبال روابطی مبتنی بر پیوندهای عاطفی هستیم که اگر چه ظاهراً غیر منطقی به نظر میرسند، اما در باطن و در درازمدت به نفع بقای گونه است. در قالب یک مثال اقتصادی، می‌توان گفت که در روابط دوستانه، افراد به یکدیگر اجازه می‌دهند

1. Randolph M. Nesse  
2. The evolution of reciprocal altruism  
3. Trivers

بدهی‌های دیگری بسیار فراتر از وثیقه موجود بین آنها باشد و در نتیجه، آنها در مواقع سخت و زمانی که بیشتر مورد نیاز است به راحتی به یک‌دیگر کمک می‌کنند (Nesse, 1992, p. 615).

در قالب تعاملی نیز، رابرت تریورز ادعا می‌کند که کمک کردن به یک غیرخویشاوند حتی وقتی به ضرر خود کمک‌کننده تمام می‌شود، می‌تواند در جهت سازگاری او مفید باشد؛ زیرا غریبه دریافت‌کننده کمک نیز در وقت خود، این کمک را به او بر می‌گرداند. از این‌رو، افرادی که متقابلاً رفتارهای دیگرگرا مبادله می‌کنند، هم نقش نیکوکار را اجرا می‌کنند و هم نقش ذی‌نفع را و در نتیجه، انجام یک عمل نوع‌دوستانه سبب تحریک عمل نوع‌دوستانه متقابل از سوی فرد ذی‌نفع می‌شود و این پیشینه کمک، در طول زمان به تدریج افزایش می‌یابد. از این‌رو، انتظار بروز نوع‌دوستی متقابل در آینده، علی‌رغم تغییر در تقویت عملی آن رفتار موجب تثبیت رفتار نوع‌دوستانه کنونی می‌شود (see Trivers, 1971) و در یک پدیده فرگشتی، کمک خویشاوندانی که در صدی از ژن‌های همدیف مشترک هستند، به یک خویشاوند، اگر در بقا و موفقیت یک گروه خویشاوند در تولید مثل نقش داشته باشد، می‌تواند موجب دوام ژن‌های همدیفی شود که بین فرد کمک‌کننده و فرد دریافت‌کننده کمک نوع‌دوستانه مشترک‌اند. در این نگاه، وجدان اخلاقی - در واقع - بازنمایی سیستم‌های فیزیولوژیکی و به طور خاص عصبی هستند که در طول تاریخ برای چنین عملکردی خود را تطبیق داده‌اند تا انسان بتواند با بهره‌گیری از این ظرفیت اقتضانات محیطی و نیازهای درونی را به خوبی پاسخ گوید. در این زمینه، داروین صراحتاً ادعا کرد که همدلی و همدردی به عنوان پایه‌ای‌ترین ارزش‌های اخلاقی در اخلاق اجتماعی و اجتماعی شدن نظیر دیگر تمایلات اجتماعی از طریق انتخاب طبیعی در موجودات پدید می‌آید (Darwin, 1871, p. 164).

رویکرد دیگری که در تبیین هنجار نوع‌دوستی به عنوان یک مؤلفه سازنده وجدان اخلاقی در قالب دیدگاه تکاملی ارائه شده است، ناظر به نهادینه بودن عنصر «دل‌بستگی» در نوع انسان است که توسط جان بالبی<sup>۱</sup> طرح شده است. به عقیده او، دل‌بستگی اساساً ماهیتی زیستی دارد که در فرایندی تکاملی بوجود آمده است (see Trivers, 1971). دیدگاه بالبی عمدتاً معطوف بر نهادینه بودن ظرفیت‌های هیجانی متناسب با دل‌بستگی در درون انسان به صورت وراثتی است که راه را برای انگیزه‌مندی جهت التزام به بسیاری از فضایل اخلاقی نظیر مهربانی و عطف در مورد دیگر انسان‌ها را می‌گشاید (see Bowlby, 1969).

1. Edward john mostyn bolby

این دیدگاه به همراه تحقیقات رابرت فرانک<sup>۱</sup> که او نیز بر ظرفیت‌های هیجانی دلبستگی تأکید داشت، پاسخ درخوری به چگونگی برخی از خصائص اخلاقی نظیر دوستی ارائه داد. این رویکرد در مقابل چالش‌هایی که برای نوع‌دوستی متقابل در دیدگاه تکاملی ذکر شده است، مثل اینکه نوع‌دوستی چگونه آغاز شده و افراد در زندگی روزمره با چه محاسبه‌ای در سود و هزینه ملتزم به نوع‌دوستی‌های خود هستند و نیز اینکه افراد چگونه بین منافع کوتاه‌مدت و نتایج سازگاری بلند مدت جمع می‌کنند، پاسخ‌های مناسبی ارائه داده است.

### نقش نظام فیزیولوژیکی در فرایند شکل‌گیری و رشد وجدان اخلاقی

زمینه‌های تکاملی در شکل‌گیری وجدان اخلاقی از طریق ظرفیت‌ها در بخش‌های مختلفی از فیزیولوژی انسانی شامل آناتومی عصبی<sup>۲</sup>، فیزیولوژی عصبی<sup>۳</sup>، سیستم عصبی خودکار<sup>۴</sup>، سیستم عصبی هورمونی<sup>۵</sup> قابل شناسایی است و آنها به واسطه ژن‌ها به نسل‌های بعد منتقل می‌شود. مراد از «زمینه‌های تکاملی» همان ظرفیت‌هایی است که در بخش قبل در مورد آنها توضیح داده شد و همان‌طور که هربرت اسپنسر، فیلسوف بریتانیایی اشاره کرده است این ظرفیت‌های فیزیولوژیکی در فرایند تکاملی بدن انسان در اعضا و ارگان‌های گونه‌هایی که واجد وجدان اخلاقی هستند، نهادینه شده است. اسپنسر در این زمینه در نامه‌ای معروف به جان استوارت میل در مورد رشد غرایز اخلاقی چنین نگاشته است:

من معتقدم که تجارب سودمندی که در تمام نسل‌های گذشته در نژاد بشری سازمان‌یافته و تثبیت شده است، تغییرات عصبی متناسب و مربوطه را ایجاد کرده است که با انتقال مداوم و انباشت، در ما به استعداد‌های خاصی از شهود اخلاقی تبدیل شده است.

به عقیده اسپنسر، اختلال در این ساختارهای ارثی که در مغز انسان قرار دارد و مسئول عملکرد احساسات اخلاقی است، سبب ایجاد احساس پشیمانی و ناراحتی می‌شود که در میان

- 
1. Robert H. Frank
  2. neuroantantomy
  3. neurophysiology
  4. atonomicnervous system
  5. neuraendocrine



علامت‌های وجدان اخلاقی از همه شناخته‌شده‌تر است. اگر این ساختارهای عصبی تا حدی مختل شده یا دچار تغییر شکل شده و یا معدوم شوند، احساسات اخلاقی دچار اختلال یا کمبود شده و یا واکنش اشتباه نشان می‌دهد و گاه اصلاً واکنش نشان نمی‌دهند و در فرض آخر، بیش از حد واکنش نشان خواهند داد. از نظر اسپنسر، پشیمانی که افراد با ساختار مغزی نرمال پس از تخطی از قوانین اخلاقی می‌توانند تجربه کنند، می‌تواند متأثر از یک واکنش ارگانیک باشد (Verplaetse, 2009, p. 3).

در هر صورت، نمی‌توان انکار کرد که بستر سخت و نرم بسیاری از ظرفیت‌های اموری که کارکردشان به وجدان اخلاقی برمیگردد از ابتدای تولد در ارگان‌ها و اندام انسانی وجود دارد و با انسان همراه است. یک مورد قابل بررسی و تأمل در این ادعا، ظرفیت همدلی در انسان‌هاست. در مباحث قبلی به عنصر همدلی به عنوان یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های وجدان اخلاقی و زیست اخلاقی اشاره شد و گفته شد که این ظرفیت بر اساس یافته‌های تجربی و در مشاهدات عینی در مورد نوزادان به عنوان سازه‌ای از وجدان اخلاقی از بدو تولد با انسان‌ها همراه است. بر اساس مطالعات تجربی - در دهه‌های اخیر- بستر فیزیولوژیک همدلی در انسان‌ها حداقل مرهون همکاری دو قسمت از اجزای مغز، یعنی جسم بادامی یا آمیگدالا<sup>۱</sup> به همراه سلول‌های عصبی آینه‌ای<sup>۲</sup> در مغز است که هر دو در فرایند تکاملی در انسان‌ها پدید آمده‌اند. در مورد اول پُل دی. هاستینگز<sup>۳</sup> در چندین مورد از مطالعات نقش جسم بادامی را در فرآیندهای همدلی توضیح داده است. از دیدگاه او، در بررسی فعالیت‌های مغزی بر روی افراد، جسم بادامی هنگامی فعال می‌شد که از شرکت‌کنندگان خواسته می‌شد تصاویری را تقلید کنند که نشان‌دهنده حالات عاطفی‌اند و این امر حاکی از آن است که جسم بادامی در شناخت عواطف و یا تسری عاطفی دخیل است. جسم بادامی به محرک‌های دیداری فعال‌تر است تا محرک‌های شنیداری؛ جسم بادامی پیوندهای زیادی با نواحی مختلف مغز دارد و ممکن است چندین سیستم را برای واکنش‌های عاطفی انطباقی پوشش دهد و با یکدیگر هماهنگ کند که در نهایت، الگوی یکنواخت فعالیت عصبی مرتبط با همدلی را فراهم می‌آورد (کیلن، ۱۳۸۹، ص ۷۸۸-۷۹۶). در این میان، کارکرد و چگونگی پدیدایی بخش دیگر، یعنی سلول‌های عصبی آینه‌ای در مغز



۲۱

وجدان اخلاقی کودکان، حقیقتی باسازه ذاتی یا اکتسابی

1. amygdala
2. mirror neurons
3. Paul D. Hastings

وضعیت جالبتری دارد. انسانها بوسیله سلولهای عصبی آینه‌ای می‌توانند وضعیت و شرایط انسان‌های دیگر را درک کنند تا بتوانند با آنها همدلی و به تبع آن مواجهه‌ای اخلاقی داشته باشند. محققان در تبیین چگونگی فرایند تکاملی این سلول‌ها بر این باورند که انسان‌های اولیه برای اداره امور خویش و حفاظت از خود نیاز به امکان تحرک سریع داشتند و از آنجا که لگن خاصره کوچک‌تر برای بهتر دوییدن انسان‌های اولیه مناسب بود، چنین ترکیبی برای قوای حرکتی پا شکل گرفت.

از سوی دیگر، انسان به جهت محدودیت‌های بدنی برای حفظ بقای گونه نیازمند بهره‌گیری از قدرت تفکر و تعقل بوده است که لازمه آن افزایش حجم مغز و به تبع آن افزایش ابعاد مجموعه بوده است. اگر این دو جنبه با چگونگی فرایند تولد نوزاد انسان مورد توجه قرار گیرد می‌توان متوجه شد که جمع این دو مطلوب، یعنی محیط مغزی فراخ و لگن خاصره کوچک مادر ممکن نیست و هنگام وضع حمل، مجموعه بزرگ زایمان را دچار مشکل و صعوبت می‌کند. نتیجه سازگاری تکاملی آن است که کودک انسان در ابتدای تولد به لحاظ مغزی و با مجموعه و مغزی کوچک نارس بدنیا بیاید تا برای خروج از لگن کوچک مادر تناسب داشته باشد. این واقعیت منجر به آن می‌شود که رشد اصلی مغز کودک در خارج از بدن مادر اتفاق بیفتد و مغز در فرایندی زمان بر بتدریج بزرگتر شود. چنین امری سبب می‌شود که بچه انسان بر خلاف نوزاد دیگر گونه‌ها از توانمندی مغزی لازم برای اداره امور خویش بهره‌مند نباشد و در طول زمان زیادتر و به مقدار بیشتری نیاز به مراقبت داشته باشد و به تبع دوره یادگیری او هم طولانی‌تر شود. از آنجا که فرایند یادگیری در کودک از طریق تقلید اتفاق می‌افتد، لازمه طولانی‌تر شدن دوره یادگیری تقویت نرون‌های آینه‌ای است که ظرفیت تقلید را با بهره بردن از قوه بینایی به خوبی فراهم می‌آورد.

حال اگر توجه کنیم که جوهره تقلید آن است که شخص می‌تواند خود را جای دیگری گذاشته تا بتواند به درستی تقلید کند، یکی از آثار جانبی تقویت نرون‌های آینه‌ای افزون بر تأمین نیاز مذکور در مورد اداره امور خویش، تقویت ظرفیتی اخلاقی است؛ زیرا توانمندی در اینکه شخص بتواند خود را جای دیگری بگذارد منجر به قابلیت برای درک مشکلات دیگران خواهد شد که این مهم ظرفیت همدلی را در انسان فراهم می‌آورد که آن نیز خود از مهم‌ترین اصول و ارکان اخلاق در گونه انسان است و این همان چیزی است که ما در این بخش به دنبال تبیین آن بودیم. به عبارت دیگر، اگر در بخش پیشین به وسیله آزمایش‌های تجربی ثابت گردید که نوزادان پیش از آنکه از محیط پیرامونی تأثیر پذیرند قابلیت‌های انگیزشی و التزام به همدلی را به عنوان

اساسی‌ترین و مهم‌ترین مؤلفه زیست اخلاقی را به صورت ذاتی و غیراکتسابی همراه خود دارند، چنین پدیده‌ای چندان غریب نیست؛ زیرا ظرفیت‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری چنین پدیده‌های مبارکی در نهاد آنها به ودیعت نهاده شده است.

کوچانسکا در پایان مقاله مهم و تأثیرگذار خود در باب وجدان اخلاقی با عنوان «رابطه وجدان اخلاقی کودکان با خودتنظیمی» به این مسئله اشاره دارد و بر این باور است که کارهای آینده بر روی وجدان اخلاقی از ارتباطات فراوان و استوار پدیده وجدان اخلاقی با حوزه‌های عصب‌شناسی و فیزیولوژی عاطفی بیشتر بهره خواهد برد. به عقیده او، ویژگی‌های فیزیولوژیکی و مکانیسم‌های مغزی به طور گسترده در افرادی که وجدان اخلاقی آنها دچار سوء کارکرد می‌باشد، دخیل بوده و این مهم در تحقیقات بلر داماسیو فاولز به اثبات رسیده است و ادغام روش‌شناختی و اساسی آن تحقیقات با تحقیق در مورد بچه‌های در حال رشد عادی امکان درک جامع از توسعه وجدان اخلاقی سازگار و ناسازگار در چارچوب آسیب‌شناسی روانی رشدی را فراهم می‌آورد. مطالعات اولیه واکنش الکترودرمی<sup>۱</sup> در مورد رابطه تلاش مریبان برای اجتماعی‌سازی با وجدان اخلاقی کودکان نخستین قدم امیدوارکننده در این جهت است (Kochanska, 2006, p. 28).



## نتیجه‌گیری

وجدان اخلاقی در انسان، واقعیتی انکارناپذیر است و مهم‌ترین دلایل وجودی آن شهودهایی است که انسان‌ها در تجربیات اخلاقی خود و دیگران به صورت روزمره مشاهده می‌کنند. آنها به نیکی می‌دانند که همه انسان‌ها نسبت به زشتی‌ها و زیبایی‌های اخلاقی به صورتی درونی و ذاتی اشراف و آگاهی دارند و پیش از هر انتخاب ظرفیتی در درون آنها، ایشان را بسوی خوبی‌ها تشویق و از ارتکاب رذائل اخلاقی باز می‌دارد و در مرحله بعد چنانچه ایشان پای‌بند اخلاق بوده، احساسی مطلوب و اگر به هر دلیلی مرتکب خطا گردند در درون ملامتی جانکاه را تجربه می‌کند. بی‌تردید چنین تجربیاتی در درون انسان‌ها عمومیت دارد و شواهد تجربی و یافته‌های عقلی و نقلی از آموزه‌های دینی همگی دلالت بر آن دارند که چنین ظرفیتی از بدو تولد با انسان همراه است و تا پایان عمر نیز از او جدا نمی‌شوند. در این میان، بررسی‌های آزمایشگاهی بر روی نوزادان و کودکان شواهد روشنی به دست می‌دهد که این ظرفیت پیش از هر گونه اثرپذیری از

1. electrodermal

محیط خارجی، در نوزادان و کودکان وجود دارد و این بهترین دلیل بر صبغه ذاتی وجدان اخلاقی در انسان هاست. در بررسی‌های تجربی، فرایند پدیدایی مؤلفه‌های وجدان اخلاقی بر اساس زمینه‌های زیستی، ژنتیکی و تکاملی، تبیین شده است که این خود نیز شواهدی دیگر بر غیر اکتسابی بودن آن حداقل در بدو تکون آن است. باید توجه داشت که چنین شواهدی هیچ‌گاه با آموزه‌های دینی در خصوص اینکه وجدان اخلاقی موهبتی الهی برای هدایت و کمال انسان‌ها است ندارد؛ زیرا می‌توان ادعا کرد تدبیر الهی برای به ودیعه نهادن چنین ظرفیتی در درون انسان‌ها از معبر چنین فرایندهای زیستی میگذرد.

## فهرست منابع

✽ قرآن کریم.

- این فارس. (۱۴۰۴ق). معجم مقانیس اللغة (ج ۳). قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- پیاژه، ژان. (۱۳۷۹). قضاوت‌های اخلاقی کودکان (ترجمه: محمد علی امیری). تهران: نشر نی.
- الجرجانی، علی بن محمد. (۱۴۱۱ق). التعریفات. قاهره: دارالکتب المصری.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۱). دین‌شناسی. قم: نشر اسرا.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت‌نامه دهخدا (ج ۱۴). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دیبا، حسین. (۱۳۹۹). بررسی شرط ایمان در فعل اخلاقی برای تحقق کمال آخروی از دیدگاه آیه الله جوادی آملی. فصلنامه اخلاق و حیانی، ۱(۱۹)، ۳۴-۵.
- روسو، ژان ژاک. (۱۳۶۰). امیل یا آموزش و پرورش (ترجمه: غلامحسین زیرک‌زاده). تهران: انتشارات چهره.
- فرانکنا، ویلیام کی. (۱۳۸۳). فلسفه اخلاق (ترجمه: هادی صادقی). قم: کتاب طه.
- فیض کاشانی، محمد محسن. (۱۳۷۳). محجة البیضاء (ج ۱). مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- کیلن، ملانی؛ اسمتانا، جودیث. (۲۰۰۶م). کتاب راهنما (ترجمه: محمدرضا جهانگیرزاده، چاپ اول). قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- مصطفی، ابراهیم؛ زیات، احمد حسن عبدالقادر؛ و حامد نجار، محمد علی. (۱۹۸۹م). المعجم الوسیط (ج ۲). استانبول: دارالدعوة.

Bowlby, J. (1969). *Attachment and loss: Attachment*. New York: Basic Books.

Darwin, C. (1981). *The descent of man*. Princeton, NJ: Princeton University Press.



۲۴

فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی

سال هفتم

شماره سوم

پاییز ۱۴۰۳

(Original work published 1871)

- Grusec, J. E. (1992). Social learning theory and developmental psychology: The legacy of Robert Sears and Albert Bandura. *Developmental Psychology*, 28(5), 776-786. <https://doi.org/10.1037/0012-1649.28.5.776>
- Grusec, J. E. (2006). The development of moral behavior and conscience from a socialization perspective. In M. Killen & J. G. Smetana (Eds.), *Handbook of moral development* (pp. 243-265). Lawrence Erlbaum.
- Hitlin, S. (2008). *Moral selves, evil selves: The social psychology of conscience*. New York: St. Martin's Press.
- Kochanska, G., & Aksan, N. (2005). Conscience in childhood: Old questions, new answers. *Developmental Psychology*, 41(3), 506-516. <https://doi.org/10.1037/0012-1649.41.3.506>
- Kochanska, G., & Aksan, N. (2006). Children's conscience and self-regulation. *Child Development*, 74(6), 1587-1618. <https://doi.org/10.1111/j.1467-8624.2006.00951.x>
- Kohlberg, L., & Hersh, R. H. (1977). Moral development: A review of the theory. *Theory into Practice*, 16(2), 53-59. <https://doi.org/10.1080/00405847709542675>
- Lewis, C. S. (1960). *Studies in words*. London: Cambridge University Press.
- Nesse, R. M., & Lloyd, A. T. (1992). The evolution of psychodynamic mechanisms. In J. Barkow, L. Cosmides, & J. Tooby (Eds.), *The adapted mind: Evolutionary psychology and the generation of culture* (pp. 601-624). Oxford: Oxford University Press.
- Tancredi, L. R. (2005). *Hardwired behavior: What neuroscience reveals about morality*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Trivers, R. L. (1971). The evolution of reciprocal altruism. *The Quarterly Review of Biology*, 46(1), 35-57. <https://doi.org/10.1086/406755>
- Verplaetse, J. (2009). *Localizing the moral sense*. London: Springer.
- Wright, D. (1971). *The psychology of moral behavior*. New York: Pelican Books.
- Wynn, K., & Bloom, P. (2014). The moral baby. In M. Killen & J. G. Smetana (Eds.), *The handbook of moral development* (2nd ed., pp. 435-453). New York: Psychology Press.



